

فصل ششم:

رشد نابرابری و تخصصات اجتماعی

۱- نیاز، تجمل و سوداگری

در سال ۱۹۲۱، پس از مدتی اقدام به "توزیع سوسیالیستی"، قدرت شوروی مجبور شد به بازار برگردد. کش آمدن بی اندازه ی وسایل مادی در دوران برنامه ی پنج ساله، منجر به برقراری مجدد توزیع دولتی گردید. یعنی تکرار همان تجربه ی "کمونیسم نظامی"، منتها بر مبنای عالی تر. اما این مینا نیز غیرکافی از آب در آمد. در سال ۱۹۳۵، سیستم توزیع برنامه ریزی شده دوباره تسلیم تجارت شد. بدین ترتیب یک بار دیگر ثابت شد که شیوه های قابل اجرای توزیع، بیش از آن چه بسته گی به اشکال مالکیت داشته باشند، منوط به سطح تکنیک و منابع مادی موجود هستند.

افزایش بارآوری کار، به ویژه از طریق شیوه ی پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید، نوید این را می دهد که در آینده حجم کالاها افزایش پیدا کند، قیمت ها پائین برود و در نتیجه سطح زندگی مردم بهتر شود. ولی این فقط یک جنبه ی قضیه است-جنبه ای که تحت نظام سرمایه داری و در دوران رونق و شکوفایی این نظام نیز مشاهده شده است. لکن پدیده ها و جریان های اجتماعی را باید در زمینه ی مناسبات و تأثیرات متقابلشان بر یک دیگر مورد بررسی قرار داد. افزایش بارآوری کار براساس گردش کالا، در عین حال به معنای رشد نابرابری نیز هست. افزایش کام یابی و مکننت قشر حاکم

اکنون دارد به مراتب از میزان بهبود سطح زندگی توده ها جلو می زند. هم راه با ازدیاد ثروت کشور، تفکیک اجتماعی جدیدی نیز در حال صورت گرفتن است.

جامعه ی شوروی به مقتضای شرایط زندگی روزانه اش، از هم اکنون به یک اقلیت آسوده خاطر و ممتاز و اکثریتی که زندگی را در نیاز می گذراند، تقسیم شده است. به علاوه مغایرتی که بین دو قطب این نابرابری وجود دارد، خصلتی وقیحانه به خود می گیرد. محصولاتی که مخصوص مصرف در سطح وسیع هستند، به رغم قیمت های گرانشان، معمولاً از کیفیتی نامرغوب برخوردارند، و هر چقدر هم که از مراکز شهری دور می شویم، دسترسی به این محصولات مشکل تر می شود. در این شرایط نه فقط سوداگری، بلکه دزدی علنی مواد مصرفی نیز صیغه ای همه گانی به خود می گیرد. این اعمال در حالی که تا دیروز مکمل توزیع برنامه ریزی شده بودند، امروز به عنوان ملاک عمل تجارت شوروی به کار می روند.

"دوستان" اتحاد شوروی از روی حرفه عادت کرده اند که برداشت هایشان را با چشمانی بسته و گوش هائی پنبه چپانده جمع آوری کنند. نمی شود به آنان اطمینان کرد. کار دشمنان هم غالباً زدن تهمت های مغرضانه است. پس بهتر است که به سراغ خود بوروکراسی برویم. از آن جا که بوروکراسی دست کم با خودش سر دشمنی ندارد، اتهامات رسمی ای را که همیشه به خاطر نوعی نیاز عملی و ضروری به خودش وارد می کند، به مراتب قابل اطمینان تر از خودستانی های مکرر و پُر قیل و قال آن است.

برنامه ی صنعتی سال ۱۹۳۵، به طوری که همه می دانند، از خوب هم خوب تر اجرا شد. اما در مورد مسأله ی مسکن فقط ۵۵/۷ درصد از برنامه

عملی گردید و به علاوه، کار تهیه ی مسکن برای کارگران کندتر، بدتر و شلخته و ارتز از همه انجام شد. اعضای مزارع اشتراکی نیز کماکان در همان کلبه های قدیمی، با گاو و گوسفند و سوسک های مربوطه زندگی می کنند. و از سوی دیگر، صاحب منصبان شوروی در مطبوعات گله سر می دهند که در همه ی خانه هائی که اخیراً برای آن ها ساخته شده، "جائی برای کارگران خانه" - یعنی کلفت و نوکرهای خانگی- منظور نشده است.

هر رژیمی انعکاس پیکره ی خود را در ساختمان ها و در معماری به جا می گذارد. خصوصیات شوروی در دوران حاضر عبارتند از قصرها و منازل متعدد شوراها، این ها معابد اصیل بوروکراسی است که گاهی ده میلیون روبل خرجشان شده، سالن های گران قیمت تئاتر، خانه های ارتش سرخ - یعنی باشگاه های نظامی و عمدتاً مخصوص افسران- متروهای مجلل برای کسانی که از پس قیمت آن برمی آیند، و در کنار همه ی این ها اهمال بی حد و حصر ولایتیغیر در خانه سازی برای کارگران، حتی در خانه هائی از نوع سربازخانه ها.

در زمینه ی محمولات دولتی توسط راه آهن واقعاً پیش رفت حاصل شده است. ولی یک فرد عادی در اتحاد شوروی از این پیش رفت خیلی کم بهره برده است. در بخش نامه های بی شمار رؤسای اداره ی راه ها و ارتباطات، از وضع کثیف واگن ها و ایستگاه های ترن، از "واقعیت غیرقابل تحمل سهل انگاری در پذیرائی از مسافران"، از "اجحافات فراوان، دزدی و تقلب در بلیط های راه آهن. . . پنهان کردن صندلی های خالی و معامله روی آن ها، رشوه گیری، سرقت چمدان ها در ایستگاه ها و در طول راه"، شکایت می شود. این حقایق برای "حمل و نقل سوسیالیستی شرم آورند!" و حقیقت

این است که در امور حمل و نقل سرمایه داری این قبیل کارها جرائم جنائی محسوب می شوند. این نوع شکایات مکرر از جانب مدیر فسیح و بلیغ گواه مسلمی است بر نابرابری فوق العاده در زمینه ی حمل و نقل عمومی، نیاز سخت به محصولاتی که حمل و نقل می شوند، و بالاخره بی توجهی مودیانه ی مسئولین راه آهن نسبت به افراد عادی که در مورد سایر مسئولین امور هم صادق است. بوروکراسی به خوبی قادر است خدمات لازم زمینی، دریائی و هوائی را برای خود تأمین کند، این را می توان از تعداد معتابه سالن های پذیرائی در ترن های شوروی و از تعداد ترن ها و کشتی های مخصوص دریافت. و تازه این ها دارند هر چه بیشتر جای خود را به بهترین اتومبیل ها و هواپیماها می دهند.

ژدانف، رئیس کمیته ی مرکزی لنینگراد، هنگامی که موفقیت های صنعت شوروی را در میان کف زدن های حضاری که دفعتاً سراپا گوش شده بودند توصیف می کرد، قول داد که در عرض یک سال "کارگران فعال ما نه با این اتومبیل های معمولی فورد بلکه با لموزین به کنفرانس خواهند آمد." تکنیک شوروی، تا آن جا که در جهت بشریت حرکت می کند، کوشش خود را عمدتاً صرف ارضای خواست های بلند پرواز یک اقلیت برگزیده می نماید. در حالی که ترامواها، در جاهائی هم که وجود دارند، کماکان تا سرحد خفگی پر از مسافر می شوند.

وقتی میکویان، کمیسر ملی صنایع غذایی، به خود می بالد که بهترین نوع شیرینی نازل ترین نوع آن را به سرعت از عرصه ی تولید بدر می کند، و نیز وقتی که می گوید "زنان ما" عطر های خوب می خواهند، این تنها بدان معنی است که صنعت، با انتقال یافتن به سیستم گردش پول، دارد خود را با مصرف

کنندگان شایسته تری وفق می دهد. این چنین است قوانین بازاری که در آن "زنان" بلند پایه به هیچ وجه در پائین ترین مرتبه قرار نمی گیرند. علاوه بر این معلوم می شود که از نود و پنج مغازه ی تعاونی که در سال ۱۹۳۵ در اوکراین مورد بازرسی قرار گرفتند، سی مغازه اصلا شیرینی نداشتند و فقط ۱۵ تا ۲۰ درصد از تقاضای مربوط به شیرینی برآورده شده، که تازه آن هم کیفیت بسیار بدی دارد. ایزوستیا گله می کند که "کارخانه ها در کار خود توجهی به درخواست های مصرف کنندگان ندارند." اگر چنان چه مصرف کننده نتواند روی پای خود بایستد و از خود دفاع کند، طبیعی است که این طور هم خواهد شد.

پروفسور باخ که به مسأله از دیدگاه شیمی آلی برخورد می کند، متذکر می شود که "بدی نان گاهی اوقات غیر قابل تحمل است." مردان و زنان کارگر نیز اگر چه به رموز خمیر مایه و چگونگی تخمیر آن پی نبرده اند، لکن دقیقا همین طور فکر می کنند. منتها برخلاف این پروفسور محترم، برای آنان امکان پذیر نیست که ارزیابی خود را در صفحات مطبوعات منعکس نمایند.

در مسکو، مجتمع صنایع پوشاک، مدهای متنوع البسه ی ابریشمی را تبلیغ می کند که توسط "خانه ی مد" به طور اختصاصی طرح ریزی شده اند. حال آن که در شهرستان ها، حتی در شهرهای صنعتی بزرگ، کارگران کمافی السابق نمی توانند بدون انتظار کشیدن در صف و تحمل زحمات دیگر یک دست پیراهن چیت گلدار بگیرند: چرا که به اندازه ی کافی موجود نیست! تأمین احتیاجات یک جمع کثیر به مراتب مشکل تر از تأمین تجملات

برای گروهی قلیل است. این واقعیتی است که سراسر تاریخ بدان شهادت می دهد.

میکویان در تشریح موفقیت های خود ما را مطلع می کند که "مارگارین نباتی صنعت جدیدی است." درست است که این صنعت در زمان رژیم سابق وجود نداشت، لکن الزامی به این نتیجه گیری شتاب زده نیست که وضع از زمان تزار بدتر شده است. مردم در آن روزها هم کره، به چشم خود نمی دیدند. ولی پیدا شدن یک جانشین برای کره، دست کم بدین معناست که در اتحاد شوروی مصرف کنندگان دو دسته هستند: یک دسته کره را ترجیح می دهد، دسته ی دیگر با مارگارین سر می کند. همین میکویان به خود می بالد که "ما برای هر کس که بخواهد به قدر کافی ماخورکا تأمین می کنیم." ولی ذکر این نکته را فراموش می کند که در اروپا و آمریکا هرگز کسی اسم توتون نامرغوبی مثل ماخورکا را هم نشنیده است.

اگر نگوییم که افتتاح مغازه های مخصوص با اجناس مرغوب در مسکو و شهرهای بزرگ، با نام رسا و غیرروسی "لوکس"، عملی گستاخانه است، دست کم این یکی از تجلیات بارز نابرابری است. در عین حال شکایات بی وقفه در باره ی دزدی از خواربار فروشی های مسکو و شهرستان ها دال بر آن است که گرچه همه می خواهند چیزی بخورند، اما موجودی غذا فقط تکافوی یک اقلیت را می کند.

یک مادر کارگر رژیم اجتماعی را از دیدگاه خود می نگرد و قضاوتش به عنوان "مصرف کننده" -واژه ای که مقام رسمی، که ضمناً خیلی خوب به مصرف خود می رسد، با تحقیر به کار می برد- در تحلیل نهانی قضاوتی است تعیین کننده. در کشمشی که بین زن کارگر و بوروکراسی جریان دارد، مارکس

و لنین، و ما نیز به هم راه آنان، دوشادوش زن کارگر می ایستیم. ما علیه بوروکرات موضع می گیریم، بوروکراتی که موفقیت هایش را بزرگ جلوه می دهد، بر تناقضات سرپوش می گذارد، و گلوی زن کارگر را می فشارد تا صدای انتقاد او را خفه کند.

قبول می کنیم که مارگارین و ماخورکا ضروریات ناخوشایند امروزند. اما با این همه، به خود بالیدن و آب و رنگ زدن به واقعیت، کار بیهوده ای است. لموزین برای "فعالین"، عطر خوب برای "زنان ما"، مارگارین برای کارگران، مغازه های "دولوکس" برای اشراف، نگاه کردن به غذاها از پشت ویتترین ها برای بی چیزان- در نظر توده ها این سوسیالیزم نمی تواند چیزی جز تغییر چهره ی سرمایه داری جلوه گر شود. و این قضاوت چنان هم نادرست نیست. مبارزه برای تأمین معاش براساس "نیاز عمومیت یافته"، این خطر را دربر دارد که "تمام کثافت های قدیم" را از نو برپا کند، و هم اکنون نیز در هر قدم بخشی از آن را برپا می کند.

تفاوت مناسبات بازاری در حال حاضر با مناسبات زمان "نپ" (۲۸- ۱۹۲۱) در این است که مناسبات کنونی می باید مستقیماً، بدون دخالت واسطه و تاجر خصوصی، بین تعاونی های دولتی، سازمان های مزارع اشتراکی و اشخاص توسعه پیدا کند. اما این فقط به طور کلی صحیح است. حجم خرده فروشی دولت و تعاونی ها که به سرعت زیاد می شود، طبق محاسباتی که انجام شده قرار است در سال ۱۹۳۶ به صد میلیارد روبل برسد. حجم فروش مزارع اشتراکی که در سال ۱۹۳۵ بالغ بر شانزده میلیارد روبل بود، در سال جاری قرار است به میزان معتناهی افزایش پیدا کند. دشوار می توان

جائی را که واسطه های غیر قانونی و نیمه قانونی در این فروش، یا در کنار آن، اشغال می کنند -جائی که دست کم قابل ملاحظه است!- تعیین نمود. نه تنها روستائیان مستقل، بلکه اشتراکی ها و به خصوص تک تک اعضای اشتراکی ها، بسیار تمایل دارند که رو به واسطه ها بیاورند. کارگران صنایع دستی، اعضای تعاونی ها و صنایع بومی ای که با روستائیان سر و کار دارند نیز همین راه را در پیش می گیرند. از هر چند گاهی به طور غیرمترقبه فاش می شود که "سوداگران" عرصه را بر تجارت گوشت، کره و تخم مرغ در سراسر یک منطقه ی وسیع تنگ کرده اند. حتی ضروری ترین اجناس مورد مصرف روزانه مانند نمک، کبریت، آرد و نفت، اگر چه به مقدار کافی در انبارهای دولتی وجود دارند، اما در اشتراکی های بوروکراتیک شده ی روستائی این اجناس هفته ها و ماه ها پیدا نمی شوند. بدیهی است که روستائیان محصولات مورد نیاز خود را از راه های دیگر به دست می آورند. مطبوعات شوروی غالباً از کارچاق کن به عنوان یک چیز مسلم و پذیرفته شده صحبت می کنند.

سایر اشکال کسب و کار خصوصی ظاهراً نقش کوچک تری بازی می کنند. تاکسی ران های مستقل، مسافرخانه داران و صنعت گران منفرد، مانند روستائیان مستقل پیشه ورانی هستند که وجودشان کمابیش تحمل می شود. در خود مسکو تعداد زیادی تعمیرگاه و حرفه های خصوصی کوچک وجود دارد. حضور اینان به علت این که شکاف های مهمی را در اقتصاد پر می کنند نادیده گرفته می شود. و لیکن تعداد به مراتب بزرگ تری از صاحب کاران خصوصی هم هستند که تحت عناوین قلابی اتحادیه ها و تعاونی های گوناگون کار می کنند و یا این که در پناه مزارع اشتراکی مخفی می شوند -انگار با این

هدف خاص که شکاف باز شده در اقتصاد با برنامه را به رخ بکشند. در مسکو، بازرسان دولتی از هر چندگاه زنان گرسنه ای را که در خیابان به فروش کلاه پشمی و پیراهن کتانی دست باف مشغولند طوری دستگیر می کنند که سزاوار سوداگران تبه کار است.

در پائیز ۱۹۳۵ استالین اعلام کرد که "مبنای سوداگری در سرزمین ما از بین رفته است، با وجود این اگر ما هنوز سوداگرانی داریم علت امر را فقط با یک حقیقت می توان توضیح داد: عدم هوشیاری طبقاتی و طرز فکر لیبرالی در دوایر مختلف دستگاه شوروی نسبت به سوداگران." این است آن فرهنگ سراپا ناب تفکر بوروکراتیک! مبنای اقتصادی سوداگری از بین رفته؟ پس در این صورت دیگر هیچ نیازی به هوشیاری نیست. مثلاً، اگر دولت می توانست برای مردم به قدر کافی کلاه و روسری تهیه کند، دیگر لزومی به بازداشت دست فروشان دوره گرد نمی بود. و تازه همین حالا هم در لزوم این کار واقعاً جای تردید است.

تعداد دادوستدکنندگان خصوصی فوق الذکر و هم چنین مقدار کسب و کار آنان فی نفسه خطرناک نیست. به راستی هم نباید از حمله ی رانندگان کامیون، دادوستدکنندگان کلاه پشمی، ساعت سازان و خریداران تخم مرغ به قلعه ی مالکیت دولتی واهمه ای داشت! اما مسأله در این جا نیز تنها با مناسبات ریاضی حل نمی شود. ازدیاد و گوناگونی سوداگرانی که به محض بروز کوچک ترین نشانه های ضعف اداری، مثل کهیر بر اندام تب آلود سر می کشند، گواهی بر فشار دائمی گرایشات خرده بورژوازی است. این که میکرب سوداگری تا چه اندازه آینده ی سوسیالیستی را در معرض خطر قرار

می دهد کاملاً بسته گی به قدرت عمومی مقاومت دستگاه اقتصادی و سیاسی کشور دارد.

خلق و خو و رفتار کارگران معمولی و کشاورزان اشتراکی -یعنی تقریباً ۹۰ درصد جمعیت- در وهله ی اول با تغییر دست مزد واقعی خود آنان تعیین می شود. اما تناسب بین درآمد اینان و درآمد قشر مرفه تر را نباید با اهمیت کمتر تلقی کرد. قانون نسبیت بارزترین تجلی خود را در قلمرو مصرف انسان ها پیدا می کند! از طریق ترجمه ی کلیه ی مناسبات اجتماعی به زبان حساب داری پولی است که سهم واقعی قشرهای مختلف از درآمد ملی یک سره فاش می شود. حتی زمانی که ما لزوم تاریخی نابرابری برای یک دوره ی طولانی را درک کنیم، باز، در هر مورد مشخص این سؤال مطرح است که حد قابل قبول و مصلحت اجتماعی این نابرابری چیست. مبارزه ی گریزناپذیر برای تصاحب سهمی از درآمد ملی بدل به یک مبارزه ی سیاسی خواهد شد. این مسأله که آیا ساخت کنونی جامعه سوسیالیستی است یا خیر، نه از طریق سفسطه پردازی های بوروکراسی بلکه توسط طرز برخورد خود توده ها - یعنی کارگران صنعتی و روستائیان اشتراکی شده- تعیین خواهد شد.

۲- تفکیک شدن پرولتاریا

آدم فکر می کند که در یک دولت کارگری آمار مربوط به دستمزدهای واقعی با دقتی خاص مطالعه می شود- در واقع آدم این طور فکر می کند که خصوصیت آمار مربوط به درآمد رده های مختلف مردم عبارت از صراحت کامل و در دسترس بودن این آمار است. ولی حقیقت این است که کل این مسأله را، که به حیاتی ترین منافع زحمت کشان مربوط می شود، حجابی

رسوخ ناپذیر پوشانده است. هر چند این ممکن است به نظر باور کردنی نرسد، اما در اتحاد شوروی بودجه ی یک خانواده کارگری -برای کسی که در این باره تحقیق می کند- رقمی است معمانی تر از رقم مربوط در هر کشور سرمایه داری. کوشش ما برای ترسیم منحنی دستمزدهای واقعی رده های مختلف طبقه ی کارگر، حتی در دوره ی دومین برنامه ی پنج ساله، کوششی بیهوده بوده است. سکوت سماجت آمیز منابع و مقامات در این مورد همان قدر گویاست که مباحثاتشان در مورد جمع کل دستمزدها، جمع کلی که بی معنی است و هیچ چیز را نمی رساند.

طبق گزارش اورژنکیدزه، کمیسر صنایع سنگین، بازده ی ماهانه ی هر کارگر در دهه ی بین ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۵، ۳/۲ برابر شد و دستمزدهای آنان ۴/۵ برابر افزایش یافت. چه مقدار از این رقم خوش منظر آخری را متخصصان لایه های بالائی طبقه ی کارگر بلعیده اند -و باز، چیزی که کم اهمیت تر نیست این که چگونه این مبلغ ظاهری در ارزش های واقعی تجلی می یابد- در این باره نه از گزارش اورژنکیدزه چیزی دست گیرمان می شود و نه از تفسیرهای مطبوعات. در آوریل ۱۹۳۶، کوسارف، دبیر کومسومول، در یکی از کنگره های جوانان شوروی اعلام کرد: "از ژانویه ۱۹۳۱ تا دسامبر ۱۹۳۵، دستمزدهای جوانان ۳۴۰ درصد افزایش یافته است!" ولی حتی حاضرین جوان و پر از مدال و نشانی که به دقت دست چین شده بودند و از ابراز احساسات دریغ نمی کردند، باری حتی یکی از آن ها نیز برای این خودنمایی کف نزد شنوندگان، مثل خود سخن ران، خوب می دانست که انتقال ناگهانی به قیمت های بازار، سطح مادی توده ی اصلی کارگران را پائین تر آورده است.

در سال ۱۹۳۵، دست مزد "متوسط" هر فرد، در صورتی که مدیر مجتمع و زن رخت شوی را با هم حساب کنیم، نزدیک به ۲/۳۰۰ روبل بود و قرار بود که در سال ۱۹۳۶ به حدود ۲/۵۰۰ روبل برسد. یعنی ظاهراً معادل ۷/۵۰۰ فرانک فرانسوی بشود، گرچه قدرت خرید واقعی آن به زحمت به ۳/۵۰۰ تا ۴/۰۰۰ فرانک می‌رسد. و تازه اگر این مطلب را هم در نظر داشته باشیم که افزایش دستمزدها در سال ۱۹۳۶ فقط تا حدودی خسران ناشی از الغای قیمت‌های مخصوص مواد مصرفی و الغای یک سری از خدمات رایگان را جبران می‌کند، در این صورت می‌بینیم که رقم ناچیز فوق‌ناچیزتر هم می‌شود. ولی نکته‌ی اساسی این جاست که ۲/۵۰۰ روبل در سال، یا ۲۰۸ روبل در ماه، همان‌طور که پیشتر گفته شد، اجرت متوسط است. یعنی یک جعل محاسباتی است به منظور پنهان ساختن نابرابری واقعی و سببانه‌ای که در پرداخت کارمزد وجود دارد.

شکی نیست که در طی سال گذشته وضع لایه‌ی بالاتر کارگران، مخصوصاً این به اصطلاح استخوانیست‌ها، به‌طور قابل ملاحظه‌ای بهتر شده است. وقتی که مطبوعات لیست تعداد کت و شلوار، کفش، گرامافون، دوچرخه، یا قوطی‌های کنسروی را که فلان یا به همان کارگر نمونه برای خود خریده است مشتاقانه چاپ می‌کنند، یاوه نمی‌گویند. و تصادفاً این مطلب هم روشن می‌شود که مزایای فوق‌چقدر کم در دسترس کارگر عادی قرار دارد. استالین ضمن صحبت درباره‌ی نیروی محرک نهضت استخوانوف گفت که: "زندگی راحت‌تر شده، زندگی خوش‌تر شده، و وقتی زندگی خوش باشد، کارها هم زودتر انجام می‌شود." در این تعبیر خوش‌بینانه از سیستم پرداخت دست‌مزد برحسب میزان تولید، تنها ذره‌ای از حقیقت بی‌تکلف‌نهفته و آن این‌که به

وجود آمدن اشرافیت کارگری فقط به خاطر موفقیت های اقتصادی کشور در گذشته بلافصل میسر شده است. اما نیروی محرک استخوانیست ها ناشی از حال "خوش" آن ها نیست، بلکه ناشی از علاقه به درآوردن پول بیشتر است. مولوتف استالین را این طور تصحیح کرد: "به طور ساده، محرک آنی استخوانیست ها در عرضه ی بازآوری عالی تر کار، علاقه ای ست که آنان به افزایش درآمدشان دارند." این درست است. در طول چند ماه، قشری کامل از کارگران به وجود آمده که "مردان هزاری" خوانده می شوند، چرا که درآمد ماهیانه ی اینان بیش از هزار روبل است. کسان دیگری هم هستند که ماهیانه بیش از دو هزار روبل درآمد دارند، در حالی که کارگران رده های پایین تر غالباً در ماه از صد روبل هم کمتر می گیرند.

به نظر می رسد که تنها همین تباین دست مزد ها، برای ایجاد تمایز بین کارگران "ثروتمند" و کارگران "بی ثروت" کافی باشد. اما این برای بوروکراسی کافی نیست. آن ها به معنای واقعی کلمه، بارانی از امتیازات بر سر و روی استخوانیست ها می ریزند. به استخوانیست ها آپارتمان های نو می دهند و یا آپارتمان های کهنه شان را مرمت می کنند، آنان را خارج از نوبت روانه ی آسایشگاه ها و درمانگاه ها می کنند، به خانه هایشان معلم و دکتر مجانی می فرستند، بلیط رایگان سینما در اختیارشان می گذارند، و در بعضی جاها حتی موی سر و صورتشان را خارج از نوبت و مجانی اصلاح می کنند. ظاهراً مقصود از دادن بسیاری از این امتیازات، ایجاد ناراحتی و توهین عمدی به کارگر متوسط است. دلیل این حسن نیت سماجت آمیز از جانب مقامات، علاوه بر مقام پرستی، وجدان معذب آن هاست. گروه های حاکم محلی مشتاقانه از فرصت استفاده می کنند تا با شرکت دادن قشر بالایی طبقه ی

کارگر در امتیازات خود، از حالت انزوا بگریزند. نتیجتاً، درآمد واقعی استخوانویست ها اکثراً بیش از بیست تا سی برابر درآمد رده های پائین تر کارگران است. و اما حقوق متخصصینی که خیلی خوش اقبال هستند، در بسیاری موارد به اندازه ی دست مزد هشتاد تا صد کارگر غیرفنی است. در زمینه ی نابرابری اجرت کار، اتحاد شوروی نه تنها به کشورهای سرمایه داری رسیده بلکه این کشورها را با فاصله ی زیاد پشت سر گذاشته است!

بهترین عناصر در میان استخوانویست ها، کسانی که محرک شان انگیزه های سوسیالیستی است، از امتیازات خود خشنود نیستند بلکه از این بابت ناراحتند. و جای تعجب هم نیست. بهره مند شدن تک تک آنان از انواع نعمت های مادی، در محیطی از تنگ دستی عمومی که دور و برشان را گرفته، آنان را در محاصره ی حلقه ای از رشک و حسد قرار می دهد و زندگی را به کام شان تلخ می کند. روابطی از این دست، به مراتب از اخلاق سوسیالیستی دورتر است تا روابط کارگران یک کارخانه ی سرمایه داری که در مبارزه علیه استثمار به یک دیگر جوش خورده اند.

به رغم همه ی این ها، زندگی روزمره حتی برای کارگران فنی هم آسان نیست. به خصوص در شهرستان ها. گذشته از این واقعیت که مسأله ی هفت ساعت کار در روز بیشتر و بیشتر فدای یک بارآوری عالی تر می شود، ساعات نه چندان کمی هم صرف مبارزه ای مکمل برای بقاء می شود. به طور مثال، برای این که بهبود استثنائی وضع کارگران بهتر مزارع شوروی را نشان بدهند به این حقیقت اشاره می کنند که متصدیان تراکتور و کومباین و غیره یعنی کسانی که از هم اکنون معروف به اشرافیت هستند- گاو و خوک

خود را دارند. نظریه ای که می گفت سوسیالیسم بدون شیر بهتر از شیر بدون سوسیالیسم است، به دور انداخته شده. حالا دیگر تصدیق می شود که در تأسیسات زراعتی دولتی، یعنی در جاهانی که ظاهراً نباید از حیث گاو و خوک در مضیقه باشند، کارگران برای امرار معاش مجبورند اقتصاد جیبی خود را راه بیندازند. نکته ی شگفت آور دیگر اعلام پیروزمندانان ی بیاتیه ای است مبنی بر این که در خارکف ۹۶/۰۰۰ کارگر صاحب باغ های خود هستند. و سایر شهرها نیز به رقابت با خارکف تشویق می شوند. در این کلمات "گاو خودش"، "باغ خودش"، چه چپاول وحشت ناک از نیروی انسانی نهفته و چه زحمت قرون وسطائی تپاله جمع کنی و زمین کنی را بر کرده ی کارگر و بالاتر از آن بر کرده ی زن و فرزندانش او تحمیل می کند!

ولی البته تا آن جا که مربوط به توده های اصلی مردم است، آن ها نه گاو دارند، نه باغ، و غالباً نه حتی خانه ای که متعلق به خودشان باشد. دست مزد سالیانه ی کارگران غیرفنی بین ۱/۲۰۰ تا ۱/۵۰۰ روبل و حتی کمتر است. و این با توجه به قیمت های شوروی در حکم یک جیره ی بینوائی است. شرایط زندگی که قابل اطمینان ترین شاخص سطح مادی و فرهنگی است، فوق العاده بد و غالباً طاقت فرساست. اکثریت قریب به اتفاق کارگران در مسکن های عمومی، که از نظر تجهیزات و نظافت به مراتب بدتر از سربازخانه هاست، درهم می لولند. خود دستگاه، وقتی که مجبور می شود علت ناکامی های صنعتی، از زیر کار در رفتن ها و تولید اجناس بنجل را توجیه کند، از طریق روزنامه نگارانش چنین تصویری از زندگی مردم ارائه می دهد: "کارگران روی زمین می خوابند، زیرا در تخت خواب ها ساس تششان را می خورد. صندلی ها شکسته اند، لیوان برای آب خوردن نیست، و غیره." هر دو

خانواده در یک اطاق زندگی می کنند. سقف ها چکه می کند. وقتی باران می بارد، آب را سطل، سطل از اطاق بیرون می برند. "وضع مستراح ها تهوع آور است." می توانید هر قدر که بخواهید به توصیف هایی از این دست، در رابطه با مناطق مختلف کشور، اضافه کنید. به طور مثال، رئیس صنعت نفت می نویسد که در این شرایط طاقت فرسا "ناپایداری نیروی کار به حد اعلی رسیده است. . . تعداد زیادی از مته های حفاری به خاطر کمبود کارگر به کلی متروک مانده اند." مناطق فوق العاده نامساعدی هست که در آن جاها فقط کسانی تن به کار می دهند که به علت نقض گوناگون انضباط در جاهای دیگر جریمه شده یا اخراج گشته اند. بدین ترتیب، در اعماق پرولتاریا لایه ای از درمانده گان وازده ی شوروی جمع می شود که از هیچ حقوقی برخوردار نیست ولی با وجود این، رشته ی صنعتی بسیار مهمی مثل تولید نفت ناگزیر به استفاده از آن هاست.

در نتیجه ی اختلاف فاحش موجود بین دستمزدها، اختلافی که با دادن امتیازات اختیاری دو چندان می شود، بوروکراسی توانسته است تخاصمات شدیدی را در صفوف پرولتاریا وارد کند. گزارشات عملیات استخائوفی، گاه تصویری از یک جنگ داخلی کوچک را مجسم می کند. به طور مثال، طبق نوشته ی ارگان اتحادیه های کارگری، "تخریب و شکستن ماشین آلات، شیوه ی مطلوب (!) مبارزه علیه نهضت استخائوف است." و در جانی دیگر می خوانیم: "مبارزه ی طبقاتی در هر قدم حضور خود را اعلام می کند." در این مبارزه ی "طبقاتی" کارگران در یک سو صف کشیده اند، اتحادیه های کارگری در سوی دیگر. استالین علناً توصیه کرد که باید به کسانی که مقاومت نشان می دهند، "تودهنی" زد. سایر اعضای کمیته ی مرکزی نیز بارها تهدید

کرده اند که زمین را از وجود "دشمن گستاخ" پاک خواهند کرد. تجربه‌ی نهضت استخائوف، به خصوص بیگانگی عمیق مقامات را از پرولتاریا روشن کرده و این را به وضوح نشان داده است که بوروکراسی در به کار بردن اصل "تفرقه بینداز و حکومت کن!" - اصلی که خود بوروکراسی آن را ابداع نکرده است- چه سماجت دیوانه‌واری به خرج می‌دهد. به علاوه، برای تسلی بخشیدن خاطر کارگران، این شیوه‌ی کار اجباری مبتنی بر میزان تولید را "رقابت سوسیالیستی" می‌نامند، نامی که بیشتر به یک ریشخند می‌ماند!

رقابت، چیزی که ریشه‌ی آن در میراث بیولوژیکی ما نهفته است، در دوران کمونیزم نیز هنگامی که از حرص، حسد و امتیازطلبی پیراسته شد، بی‌گمان مهم‌ترین نیروی محرک فرهنگ خواهد بود. اما در عصر تدارکی کنونی که به ما نزدیک تر است، استقرار واقعی جامعه‌ی سوسیالیستی نه از طریق اقدامات موهن و تحقیرآمیزی که مربوط به یک جامعه‌ی سرمایه‌داری عقب مانده است و حکومت شوروی آن را به کار می‌برد، بلکه از طریق شیوه‌هائی حاصل خواهد شد یا باید بشود، که بیشتر در شأن انسان آزاده است- و بالاتر از همه این که، استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی زیر تازیانه‌ی بوروکراسی حاصل پذیر نخواهد بود. پیش از آن که انسان به تواند بدون نشستن عرق شرم بر پیشانی سخن از سوسیالیسم بگوید، باید این تازیانه را تکه تکه کرد و در یک آتش افروزی بزرگ در مقابل چشمان همه آن را سوزاند.

۳- تضادهای اجتماعی در روستای اشتراکی

شاید "به طور کلی" به توان تراست های صنعتی را واحدهای سوسیالیستی تلقی کرد، اما این در مورد مزارع اشتراکی صادق نیست. مزارع اشتراکی نه بر پایه ی مالکیت دولتی، بلکه براساس مالکیت گروهی بنا شده اند. این نوع مالکیت، در مقایسه با پراکندگی انفرادی، گام بزرگی به جلو محسوب می شود. اما این که آیا واحدهای اشتراکی منجر به استقرار سوسیالیزم خواهد شد یا نه، بسته گی به یک سلسله شرایط دارد. بخشی از این شرایط بسته به خود اشتراکی هاست، بخشی دیگر خارج از اشتراکی ها و مربوط به شرایط عمومی سیستم شوروی است و بالاخره بخشی هم که کم اهمیت تر نیست، به عرصه ی جهانی بسته گی دارد.

مبارزه ی بین روستائیان و دولت به این زودی ها خاتمه نمی یابد. تشکیلات کنونی کشاورزی که هنوز سخت متزلزل است چیزی جز یک مصالحه ی موقت نیست، مصالحه ای که به دنبال وقوع یک جنگ موحتش داخلی بین دو اردوگاه متخاصم صورت گرفته است. البته ۹۰ درصد از مزارع روستائی اشتراکی شده اند و ۹۴ درصد از کل محصولات کشاورزی از کشتزارهای مربوط به مزارع اشتراکی به دست می آید. حتی با در نظر گرفتن این که درصد معینی از اشتراکی ها قلابی است و اصولاً کشاورزان مستقل هستند که پشت آن ها پنهان شده اند، ظاهراً باز باید این را قبول کرد که ۹/۱۰ راه غلبه بر اقتصاد فردی پیروزمندانه طی شده است. اما مبارزه ی واقعی بین نیروها و گرایش ها در نواحی روستائی مطلقاً چیزی نیست که در یک مقایسه ی ساده بین کشاورزان مستقل و کشاورزان اشتراکی بگنجد.

دولت به منظور آرام کردن روستائیان مجبور شد در برابر تمایلات مالکیت و استقلال فردی روستا سر خم کند و این کار را با واگذار کردن قطعات زمین

برای استفاده ی "ابدی" اشتراکی ها آغاز کرد- کاری که اساساً به معنای لغو اجتماعی سازی زمین بود. آیا واگذاری "ابدی" زمین یک کلاه شرعی است؟ این امر ممکن است به واسطه ی تناسب نیروها تبدیل به واقعیت شود و در آینده ای نزدیک اقتصاد با برنامه را در سراسر کشور با مشکلات عظیمی مواجه کند. لکن این مسأله که دولت مجبور شد زراعت فردی روستائی را مجدداً در مزارع کوچک مخصوصی که گاو، خوک، گوسفند و طیور خود را داشتند برقرار کند، مسأله ای به مراتب مهم تر است. در ازای عقب راندن اجتماعی سازی و محدود کردن اشتراکی سازی، روستائی حاضر است با مسالمت، لکن هنوز بدون رغبت زیاد، در مزارع اشتراکی کار بکند و از این طریق فرصتی بیابد که هم مسئولیت اش را در قبال دولت انجام دهد و هم این که چیزی به دست خودش برسد. شکل هائی که این مناسبات جدید به خود گرفته هنوز به قدری خام است که حتی اگر آمارهای شوروی صادقانه تر هم می بود، باز اندازه گیری این مناسبت به صورت ارقام کار دشواری بود. این بدان معنی است که مبارزه بین تمایلات استقلال فردی و گرایشات اشتراکی هنوز در سراسر روستاهای کثیر جریان دارد و نتیجه ی این مبارزه هنوز تعیین نشده است. کشش روستائیان به کدام سمت است؟ این را خود آنان هم هنوز به طور دقیق نمی دانند.

کمیسر ملی کشاورزی در پایان سال ۱۹۳۵ گفت: "ما تا امروز در اجرای برنامه ی دولت جهت تأمین غله با مقاومت عناصر کولاک مواجه بوده ایم." به عبارت دیگر، این بدان معنی است که اکثریت روستائیان اشتراکی شده "تا همین اواخر" (و تا امروز؟) تسلیم نمودن غله به دولت را به عنوان عملی خلاف مصالح خویش تلقی می کردند و کشش آن ها به سوی تجارت خصوصی

بوده است. شاهد مثال دیگر این موضوع قوانین "دراکونی" * است که به منظور حفظ مالکیت اشتراکی ها از دست برد خود روستائیان اشتراکی وضع شده است. در این زمینه این مطلب نیز بسیار گویاست که دولت مالکیت اشتراکی ها را معادل بیست میلیارد روبل و مالکیت خصوصی روستائیان اشتراکی را معادل بیست و یک میلیارد روبل نزد خود بیمه کرده است. اگر این تناسب الزاماً دال بر این نباشد که روستائیان به طور فردی ثروتمند تر از اشتراکی ها هستند، به هر حال معنی آن این است که روستائیان دارائی شخصی خود را با دقت بیشتری بیمه می کنند تا دارائی مشترک شان را.

سیر تکامل دام داری نیز از نقطه نظر ما به همین اندازه گویاست. تعداد اسب ها تا سال ۱۹۳۵ دائماً در حال نزول بود و تنها بر اثر یک سلسله اقدامات حکومتی در سال گذشته اندکی رو به افزایش نهاد، حال آن که در طی سال گذشته بالغ بر چهار میلیون رأس بر تعداد گاوها افزوده شد. در سال ۱۹۳۵ که سال مساعدی بود، تنها ۹۴ درصد از برنامه ی مربوط به اسب ها به اجرا درآمد، در صورتی که اجرای برنامه ی مربوط به گاوها با فاصله ی بسیار پشت سر گذاشته شد. معنای آمار فوق با این نکته روشن می شود که اسب فقط به صورت مالکیت اشتراکی وجود دارد، در حالی که گاو جزئی از دارائی شخصی اکثریت روستائیان اشتراکی است. تنها نکته ای که باید اضافه کرد این است که در مناطق دشتی، جایی که روستائیان مجاز به داشتن اسبی از خود هستند، تعداد اسب ها نسبت به مزارع اشتراکی که به نوبه ی خود از مزارع دولتی جلوترند- خیلی سریع تر افزایش یافته است. از این همه نباید

* - منسوب به دراگو قانون گذار سخت گیر آتن. - مترجم

چنین نتیجه گرفت که اقتصاد خصوصی کوچک برتر از اقتصاد وسیع سوسیالیستی است، بلکه استنتاج این باشد که در راه انتقال از اقتصاد خصوصی کوچک به اقتصاد سوسیالیستی وسیع، یعنی در راه انتقال از بربریت به تمدن، موانع بسیاری کمین کرده که صرفاً از طریق فشارهای اداری رفع شدنی نیست.

"قانون هرگز نمی تواند از ساخت اقتصادی و توسعه ی فرهنگی ناشی از این ساخت اقتصادی بالاتر باشد." اجازه دادن زمین اگر چه قانوناً ممنوع است، اما در واقع در سطحی گسترده رواج دارد، آن هم در شریانه ترین شکل اش، یعنی به صورت سهم شدن در محصول. زمین یک مزرعه ی اشتراکی به مزرعه ی اشتراکی دیگر و گاه به شخصی خارج از مزرعه، و بالاخره گاهی نیز به اعضای بلند پروازتر خود آن مزرعه اجاره داده می شود. اگر چه باور کردنی نیست، ولی حتی مزارع دولتی -یعنی واحدهای "سوسیالیستی"- مبادرت به اجاره ی زمین می کنند. و نکته ی گویای مسأله این جاست که این عمل توسط مزارع شوروی که به گ. پ. او. تعلق دارند نیز انجام می شود! در سایه ی حمایت این دستگاه پُر قدرت که پاسدار اجرای قوانین است، مدیر مزرعه ی شوروی شرایطی را بر روستاییان مستأجر تحمیل می کند که تقریباً از متن همان قراردادهای قدیمی ارباب- رعیتی رونویس شده است. بدین ترتیب مواردی از استثمار روستائیان مشاهده می شود که بوروکرات های استثمارکننده دیگر نه به عنوان مأموران دولت بلکه به عنوان ملاکین نیمه قانون عمل می کنند.

بی آن که بخواهیم در مورد دامنه ی وسعت چنین پدیده های کرملین کوچک ترین مبالغه ای بکنیم، باز نمی توانیم اهمیت عظیم آن ها را به عنوان

یک عارضه نادیده بگیریم. این پدیده ها دال بر قدرت گرایشات بورژوایی در رشته ای از اقتصاد است که هنوز به غایت عقب مانده، لکن اکثریت مردم را نیز دربرمی گیرد. در عین حال، مناسبات بازاری ناگزیر سبب تقویت تمایلات استقلال فردی می شود، و به رغم ساخت جدید روابط مالکیت، جریان تفکیک شدن اجتماعی روستا را عمیق تر می کند.

درآمد متوسط هر مزرعه ی اشتراکی در حدود ۴۰۰۰ روبل است. اما در رابطه با روستائیان، ارقام "متوسط" حتی گمراه کنندتر از مورد کارگران است. به طور مثال، مطابق گزارشی که در کرملین داده شده عایدی ماهی گیران اشتراکی در سال ۱۹۳۵ دو برابر عایدی آن ها در سال ۱۹۳۴ بود، یعنی هر نفر ۱۹۱۹ روبل درآمد داشته است. کف زدن هائی که این رقم از جانب حصار به هم راه داشت نشان داد که این چقدر از درآمد توده ی اصلی اشتراکی ها بیشتر است. از سوی دیگر، هستند اشتراکی هائی که درآمد هر خانوار آن ها بالغ بر ۳۰/۰۰۰ روبل می شود. تازه اگر عایدی نقدی و جنسی حاصله از املاک مستقل یا درآمد جنسی کل این واحدها را حساب نکنیم. درآمد هر یک از این کشاورزان بزرگ اشتراکی شده، عموماً، ده تا پانزده برابر دست مزد یک کارگر "متوسط" و یک روستائی اشتراکی شده ی پانین رتبه تر است.

داشتن پشت کار و دانستن فنون فقط تا اندازه ای در تعیین طبقه بندی درآمدها مؤثر است. سهمیه ی مشترک و نیز سهمیه ی شخصی زمین روستائیان الزاماً برحسب آب و هوا، نوع خاک، نوع محصول و هم چنین برحسب موقعیتی که این زمین ها در رابطه با شهر و مراکز صنعتی دارند، فوق العاده نابرابرند. در دوران برنامه ی پنج ساله، نه تنها تغایر بین شهر و

روستا خفیف تر نشده، بلکه برعکس به خاطر رشد پُرنالتهاب شهرها و مناطق صنعتی جدید، شدیدتر هم شده است. این تغایر بنیادی اجتماعی در جامعه ی شوروی موجب پیدایش تضادهای فرعی تر در میان و در درون اشتراکی ها می شود، که علت عمده ی آن عامل اجاره ی متغیر است.

قدرت نامحدود بوروکراسی نیز وسیله ی کم زورتری در ایجاد تفکیک اجتماعی نیست. بوروکراسی اهرم هائی نظیر دست مزد ها، قیمت ها، مالیات ها، بودجه و اعتبار را در ید قدرت خود دارد. عدم تناسبی که در درآمد یک سلسله از اشتراکی های پنبه در آسیای مرکزی کاملاً به چشم می خورد، بیشتر معلول تناسب قیمت گذاری حکومت است تا کار اعضای این اشتراکی ها. استثمار یک قشر از جمعیت توسط قشری دیگر از میان نرفته، بلکه زیر نقاب جدیدی صورت می گیرد. رونق یافتن ده ها هزار از نخستین اشتراکی های "مرفه"، به قیمت انبوه اشتراکی های دیگر و کارگران صنعتی تمام شده است. وظیفه ی ارتقاء دادن کلیه ی اشتراکی ها به یک سطح رفاهی به مراتب دشوارتر و طولانی تر از اعطای امتیاز به اقلیتی است که به قیمت اکثریت تمام شود. در سال ۱۹۲۷ اپوزیسیون چپ اعلام کرد که "افزایش درآمد کولاک به هیچ وجه با افزایش درآمد کارگران قابل مقایسه نیست." همین قضیه، اگر چه به شکلی دیگر، امروز هم به قدرت خود باقی است. اضافه درآمد طبقه ی بالاتر اشتراکی ها بی اندازه بیشتر از اضافه درآمد توده ی اصلی روستائی و کارگر بوده است. تفکیکی که امروز در سطح مادی زندگی وجود دارد شاید قابل ملاحظه تر از تفکیکی باشد که در سحرگاه کولاک زدائی وجود داشت.

تفکیکی که در درون اشتراکی ها صورت می گیرد تا حدی در زمینه ی مصرف شخصی جلوه گر می شود، و تا حدی نیز در واحدهای اقتصادی خصوصی که مجاور اشتراکی ها هستند تبلور می یابد، چرا که دارائی اصلی خود اشتراکی ها اجتماعی شده است. تفکیک در میان اشتراکی ها از همین حالا عواقب عمیق تری به بار آورده است. زیرا برای اشتراکی های ثروتمند این امکان هست که از کود بیشتر و ماشین آلات بهتری استفاده کنند و در نتیجه زودتر ثروتمند بشوند. آن اشتراکی هائی که کار و بارشان گرفته غالباً نیروی کار اشتراکی های فقیر را اجیر می کنند و مقامات نیز این مسأله را نادیده می گیرند. واگذار کردن اراضی با ارزش های نامساوی به اشتراکی ها، تفکیک بیشتر بین آن ها را سخت تسریع می کند، و نتیجتاً سبب می شود تا نوعی از اشتراکی های بورژوائی، یا آن طور که حتی این روزها می گویند "اشتراکی های میلیونر"، پا به عرصه بگذارند.

البته قدرت دولت می تواند به عنوان عاملی تنظیم کننده در جریان تفکیک اجتماعی بین روستائیان دخالت کند. ولی در کدام جهت و تا چه حد؟ حمله کردن به اشتراکی های کولاک زده و اعضای این اشتراکی ها به منزله ی به راه انداختن جدالی جدید با بخش "مترقی" روستاست، بخشی که پس از یک وقفه ی دردناک، تازه دارد عطش سیری ناپذیری برای یک "زندگی خوش" احساس می کند. علاوه بر این - و نکته ی اصلی همین جاست - خود قدرت دولت نیز هر چه کمتر، از عهده ی کنترل سوسیالیستی بر می آید. در کشاورزی هم مانند صنعت، دولت در صدد جلب حمایت و دوستی "استخوانیست های" پُر قدرت و کامیاب "مزرعه"، یعنی اشتراکی های میلیونر است. قدرت دولت که در بدو امر توسعه ی نیروهای تولید را مد نظر

دارد، سرانجام همیشه متوجه علانق و موقعیت خویش می شود. در کشاورزی، جایی که مصرف و تولید این قدر از نزدیک به هم پیوند خورده اند، اشتراکی سازی فرصت های بیشتری برای انگل-مداری در اختیار بوروکراسی گذاشته و بدین وسیله امکان بیشتری برای رشد توأم بوروکراسی و دوایر بالای اشتراکی ها فراهم ساخته است. آن "تحفه هانی" که کشاورزان اشتراکی در مراسم رسمی کرملین به عنوان تعارف به رهبران هدیه می کنند، صرفاً تجلی پرده پوش یک باج دهی بی پرده است که آنان به نمایندگان محلی دستگاه قدرت پیش کش می کنند.

بدین ترتیب می بینیم که سطح نازل تولید در کشاورزی، به مراتب بیش از صنعت، دائماً با اشکال مالکیت سوسیالیستی و حتی تعاونی (مزارع اشتراکی) در حال تصادم است. بوروکراسی، که خود در تحلیل نهائی از بطن این تضاد به پا خاسته، به نوبه ی خود آن را عمیق تر می کند.

۴- سیمای اجتماعی قشر حاکم

در ادبیات سیاسی شوروی، آدم اغلب به برچسب "بوروکراتیزم" به عنوان یک عادت ناپسند اندیشیدن یا یک شیوه ی ناپسند کار برمی خورد. (این برچسب پیوسته از بالا به پائین سرازیر می شود و نوعی شیوه ی تدافعی برای دوایر بالائی است.) اما آن چه آدم هیچ کجا نمی بیند، مطالعه و بررسی بوروکراسی به عنوان یک قشر حاکم است. تعدادش، ساختش، تاروپودش، امتیازات و ولعش، و سهمی که از درآمد ملی فرو می بلعد. با این همه، بوروکراسی وجود دارد. و این حقیقت که با چنین دقتی سیمای اجتماعی خود را می پوشاند اثباتی است بر این که بوروکراسی دارای آگاهی خاص

"طبقه ی" حاکمی است که هنوز نسبت به حق حاکمیت خویش اطمینان ندارد.

توصیف بوروکراسی شوروی به صورت ارقام دقیق به کلی غیرممکن است، و این دو دلیل دارد. اولاً در کشوری که دولت تقریباً تنها کارفرمای موجود است، مشکل می توان سر و ته دستگاه اداری را پیدا کرد. ثانیاً آمارگیران، اقتصاددانان و مبلغین سیاسی شوروی، به طوری که قبلاً هم گفتیم، در این باره سکوت سنگینی اختیار کرده اند. و "دوستانشان" هم از آن ها تقلید می کنند. به طور ضمنی گفته باشیم که زوج "وب" در تمام آن هزار و دویست صفحه ای که قلم رنجه فرموده اند، حتی یک بار هم از بوروکراسی شوروی به عنوان یک مقوله ی اجتماعی نام نبرده اند. و این تعجبی هم ندارد، چرا که این دو اساساً همان چیزی را که بوروکراسی در دهانشان گذاشته است بازگو کرده اند!

طبق آمار رسمی، در اول نوامبر ۱۹۳۳ تعداد پرسنل مدیریت دستگاه مرکزی دولت ۵۵/۰۰۰ نفر بود. اما این رقم که در سال های اخیر فوق العاده افزایش یافته است. از یک سو شامل ادارات نظامی، نیروی دریایی و گ. پ. او. نیست، و از سوی دیگر مراکز تعاونی ها و یک سلسله از به اصطلاح سازمان های اجتماعی، مثل اوساویوخیم* را نیز دربر نمی گیرد. گذشته از این، هر یک از جمهوری ها هم دستگاه حکومتی خود را دارند.

در کنار دولت، سندیکاهای، کارگری، تعاونی ها و سایر ستادهای کل، و تا حدی توأم با تمام این ها، ستاد قدرتمند حزب قرار گرفته است. اغراق نیست اگر دوایر بالای فرمان دهی اتحاد شوروی و جمهوری های مستقل آن را روی

* - انجمن دفاع از اتحاد شوروی و توسعه ی صنایع هوانوردی و شیمیایی

هم ۴۰۰/۰۰۰ نفر تخمین بزنیم. در حال حاضر ممکن است این تعداد سر به نیم میلیون هم زده باشد. و تازه کارمندان مشمول این نیستند، بلکه این فقط شامل به اصطلاح "صاحب منصبان"، "رهبران" و یا به معنای صحیح کلمه فقط شامل قشر حاکم است، اگر چه خود این قشر به صورت سلسله مراتب و از طریق لایه های افقی بسیار مهمی تقسیم بندی شده است.

این قشر فوقانی نیم میلیون نفری روی یک هرم سنگین اداری استوار شده است که قاعده ای گسترده و چند ضلعی دارد. کمیته های اجراییه شهرستان ها و شوراهای محلی، هم راه با ارگان های مشابه حزبی، سندیکاها، کارگری، جوانان کمونیست، ارگان های محلی حمل و نقل، ستادهای فرمان دهی ارتش و نیروی دریایی و مأموران گ.پ. او، باری همه ی این ها باید رقمی قریب به دو میلیون نفر به دست بدهد. هم چنین نباید رؤسای شوراهای شش صد هزار شهر و روستا از یادمان برود.

مدیریت بلاواسطه ی واحد های صنعتی در سال ۱۹۳۳ (آمار جدیدتری موجود نیست) متمرکز در دست ۱۷/۰۰۰ مدیر و معاون بود. تعداد کل کارمندان اداری و فنی کارگاه ها، کارخانه ها و معادن، با احتساب دوایر پانین تر منجمله سرکارگران، تقریباً ۲۵۰/۰۰۰ نفر بود. (گرچه از این عده، ۵۴/۰۰۰ نفر متخصصینی بودند که به معنای صحیح کلمه کارهای اداری انجام نمی دادند.) به این ارقام باید بیفزائیم دستگاه حزب و سندیکاها، کارگری در کارخانه ها را، جایی که به قول معروف مدیریت به شیوه ی "مثلثی" اجرا می شود. در حال حاضر، تخمین رقم نیم میلیون نفر در رابطه با کادر اداری واحدهای مهم صنعتی در سراسر کشور، تخمینی مبالغه آمیز

نیست. و تازه به این رقم باید پرسنل اداری امور جمهوری های جداگانه و شوراهای محلی را نیز اضافه نمود.

در یک نمونه ی دیگر، آمار رسمی سال ۱۹۳۶ نشان می دهد که بیش از ۸۶۰/۰۰۰ مدیر و متخصص در سراسر اقتصاد شوروی وجود دارند. بیش از ۴۸۰/۰۰۰ نفر در صنعت، بیش از ۱۰۰/۰۰۰ نفر در حمل و نقل و ۹۳/۰۰۰ نفر در کشاورزی، و ۲۵/۰۰۰ نفر در تجارت. این ارقام البته متخصصینی را که فاقد قدرت اداری هستند نیز دربر می گیرد، ولی از طرف دیگر نه مزارع اشتراکی مشمول ارقام فوق هستند و نه تعاونی ها. و تازه همین آمار نیز در دو سال و نیم گذشته با فاصله ی بسیار پشت سر گذاشته شده اند.

اگر ما فقط تعداد رؤسا و سازمان دهنده گان حزب را حساب کنیم، می بینیم که ۲۵۰/۰۰۰ مزرعه ی اشتراکی دارای نیم میلیون مدیر هستند. لکن در واقعیت امر تعداد مدیران به مراتب بیشتر از این است. و اگر مزارع شوروی و تعمیرگاه های تراکتور و ماشین آلات را هم اضافه کنیم، آن وقت تعداد کل فرماندهان کشاورزی اجتماعی شده سر به بیش از یک میلیون نفر خواهد زد.

در سال ۱۹۳۵، تعداد ادارات تجاری دولت و تعاونی ها، به ترتیب، ۱۱۳/۰۰۰ و ۲۰۰/۰۰۰ بود. در هر دو مورد فوق، رهبران این ادارات اساساً کارمندان ساده ی تجاری نیستند، بلکه صاحب منصبان دولت و علاوه بر آن انحصارگرنند. حتی مطبوعات شوروی نیز گاه به گاه شکایت از این دارند که "مسئولین اشتراکی ها دیگر به اعضای اشتراکی ها به عنوان موکلین خود نگاه نمی کنند." انگار مکانیزم اشتراکی ها می تواند با مکانیزم سندیکاها ی کارگری، شوراها و خود حزب تفاوت کیفی داشته باشد! تعداد کل این قشر،

قشری که مستقیماً درگیر کار تولید نیست بلکه فقط اداره می کند، دستور می دهد، فرمان می راند، عفو و تنبیه می کند بدون احتساب معلمین و دانشجویان- باید در حدود ۵ یا ۶ میلیون نفر باشد. این رقم کل، مانند اجزای ترکیب دهنده ی آن، مطلقاً داعیه ی دقیق بودن ندارد، لکن برای انجام یک بررسی اولیه کافی است. آن قدر کافی هست تا ما به این امر متقاعد شویم که "مشی کلی" رهبری یک روح سرگردان نیست.

در لایه ها و طبقه های گوناگون این ساخت حاکم، جای پر شده توسط کمونیست ها از پائین به بالا، ۲۰ تا ۹۰ درصد است. در تمام چثه ی بوروکراسی، کمونیست ها و کمونیست های جوان با هم، یک توده ی ۱/۵ تا ۲ میلیون نفری را تشکیل می دهند- در زمان حاضر به خاطر تصفیه های مداومی که صورت می گیرد، این رقم کمتر شده است و نه بیشتر. این ستون فقرات قدرت دولت است. ستون فقرات حزب و کمونیست های جوان نیز از همین مدیران تشکیل یافته. حزب بلشویک سابق دیگر پیشتاز پرولتاریا نیست، بلکه حالا تبدیل به سازمان سیاسی بوروکراسی شده است. مابقی توده ی اعضای حزب و کمونیست های جوان، فقط نقش ذخیره ای برای ساختن این قشون "مشغول خدمت" را دارند- یعنی ذخیره ای برای پُر کردن مجدد جاهای خالی بوروکراسی. "مشغول خدمت" های غیرحزبی نیز همین مقصود را برآورده می کنند. می توان این فرض را کرد که تعداد اشرافیت کارگری و اشرافیت روستائیان اشتراکی شده، استخوانیست ها، "مشغول خدمت" های غیرحزبی، اشخاص مورد اعتماد، به اضافه ی اقوام سببی اینان، نزدیک به همان رقمی است که در مورد بوروکراسی تخمین زدیم، یعنی ۵ تا ۶ میلیون نفر. تعداد این دو قشر که در یکدیگر نیز رسوخ و نفوذ کرده اند، توأم با

خانواده هایشان، سر به بیست تا بیست و پنج میلیون نفر می زند. ما تعداد افراد این خانواده ها را نسبتاً دست کم می گیریم، به دلیل این که غالباً هم زن و هم شوهر، و گاه نیز پسر و دختر آن ها، در دستگاه مقامی دارند. به علاوه، زنان گروه حاکم خیلی آسان تر از زنان کارگر و خاصه زنان روستائی می تواند اندازه ی خانواده ی خود را محدود نگه دارند. تبلیغات کنونی ضدکورتاژ را بوروکراسی به راه انداخته، اما این تبلیغات برای خود بوروکراسی نیست ۱۲ و یا شاید ۱۵ درصد از جمعیت. این است پایه ی اجتماعی واقعی دوایر حاکم خودکامه.

در جایی که هنوز داشتن اطاق جداگانه، غذای کافی و لباس مرتب فقط برای یک اقلیت کوچک امکان پذیر است، میلیون ها بوروکرات خرد و کلان می کوشند تا از قدرتی که دارند عمدتاً برای تضمین رفاه خویش استفاده کنند. هم از این روست: خودخواهی بی اندازه ی این قشر، هم بسته گی سفت و سخت درونی آن، ترسش از نارضائی توده ها، سماجت هار و درنده اش در خفه کردن هرگونه انتقاد، و بالاخره سجد مذهب ریاکارانه اش در برابر "پیشوا"، کسی که مظهر و پاسدار قدرت و امتیازات این اربابان جدید است.

بوروکراسی خود هنوز به مراتب از پرولتاریا و توده ی روستائیان نامتجانس تر است. زندگی کارمندان پائین رتبه ی صفوف گوناگون، اساساً در سطحی ابتدائی می گذرد. سطحی که از زندگی یک کارگر فنی غربی پایین تر است. اما همه چیز نسبی است، سطح زندگی مردمی که دوروبر او هستند نیز به طور قابل ملاحظه ای پائین تر است. سرنوشت یک رئیس مزرعه ی اشتراکی، یک سازمان دهنده ی حزبی یا یک کادر جزء تعاونی ها، درست مثل

سرنوشت کله گنده ترین رؤسا، مطلقاً بسته گی به اصطلاح "موکلین" آنان ندارد. هر یک از اینان هر لحظه ممکن است توسط رئیس مافوقش قربانی گردد تا بلکه سروصدای نارضانی خوابانده شود. اما از طرف دیگر، هر کدام از اینان در فرصت مناسب یک پله خود را ارتقاء می دهد. همه ی اینان، دست کم تا بروز نخستین تکان جدی، از طریق تضمین های ایمنی متقابل، با کرملین پیوند خورده اند.

قشر حاکم از نقطه نظر وضع زندگی، تمام سلسله مراتب -از خرده بورژوازی روستاهای دورافتاده گرفته تا بورژوازی بزرگ پایتخت ها را- دربر می گیرد. هم چنین عادت ها، منافع و هاله ای از عقاید هم هستند که با این شرایط وفق می دهند. رهبران کنونی سندیکاهای کارگری شوروی، از حیث خصوصیات روانی تفاوت چندانی با سیتزین ها، ژوهاها و گرین ها* ندارد، سبک سخن گوئی آنان متفاوت است، لکن با توده ها همان رابطه ی صدقه دادن تحقیرآمیز را دارند، همان زرنگی دور از وجدان در به کار بردن نیرنگ های بی اهمیت، همان محافظه کاری، همان تنگ نظری، همان دلواپسی سخت برای آسایش خود، و بالاخره همان ستایش از حقیرترین اشکال فرهنگ بورژوانی. سرهنگ ها و تیمسارهای شوروی غالباً اندک تفاوتی با سرهنگ ها و تیمسارهای مابقی این کره ی خاکی دارند، و به هر جهت سخت می کوشند مثل آن ها بشوند. دیپلمات های شوروی نه تنها کت های دنباله دار بلکه طرز فکر دیپلمات های غرب را هم تحصیل کرده اند. روزنامه نگاران شوروی خوانندگان خود را کمتر از هم کاران خارجی شان تحمیق نمی کنند -اگرچه این کار را به شیوه ای خاص انجام می دهند.

* - اسامی برخی از بوروکرات های اتحادیه های کارگری در اروپا و آمریکا - مترجم.

اگر برآورد تعداد کسانی که بوروکراسی را تشکیل می دهند دشوار باشد، تعیین میزان درآمد آنان حتی دشوارتر است. از همان سال ۱۹۲۷، اپوزیسیون چپ معترض بود به این که "دستگاه اداری فربه و صاحب امتیاز، بخش قابل ملاحظه ای از ارزش اضافی را می بلعد." در بیانیه ی اپوزیسیون برآورد شده بود که دستگاه تجارت، به تنهایی، "بخش عظیمی از درآمد ملی -یعنی بیش از یک دهم کل تولید را- به خود اختصاص می دهد." از آن به بعد، مقامات اقدامات لازم را به عمل آوردند تا انجام این گونه برآورد ها دیگر امکان پذیر نباشد. اما دقیقاً به همین دلیل، هزینه های عمومی کاهش نیافته بلکه بالا رفته است.

در سایر زمینه ها نیز وضع بهتر از حیطه ی تجارت نیست. همان طور که راکوفسکی در سال ۱۹۳۰ نوشت، لازم بود که کشمکش زودگذر بین حزب و بوروکرات های سندیکاها ی کارگری پیش بیاید تا مردم از طریق مطبوعات واقف شوند به این موضوع که از بودجه ی ۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ روبلی سندیکاها ی کارگری، ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ روبل خرج کارمندان سندیکاها می شود. و متذکر می شویم که در این جا فقط مسأله بودجه ی قانونی مطرح بود. سوای این بودجه ی قانونی و علاوه بر آن، بوروکراسی سندیکاها ی کارگری هدایای فراوانی به رسم دوستی از بوروکراسی صنعتی دریافت می کند، مثل پول، خانه، وسیله ی ایاب و ذهاب، و غیره. راکوفسکی می پرسد: "چقدر خرج تأمین حزب، تعاونی ها، مزارع اشتراکی، مزارع دولتی، دستگاه صنعتی و شعب آن ها می شود؟" و خود او پاسخ می دهد که: "در این مورد ما حتی اطلاعات فرضی هم در اختیار نداریم."

رهائی از قید کنترل، ناگزیر منجر به سوءاستفاده از منصب، از جمله تخلفات مالی، می شود. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۵، حکومت که باز مجبور شده بود مسأله ی کار ناشایست تعاونی ها را به میان بکشد، زیر امضای مولوتف و استالین برای چندمین بار "وجود چپاول گری ها، اسراف ها و خسران های گزاف را در کار بسیاری از اجتماعات مصرفی روستائی" محرز نمود. در یکی از جلسات کمیته ی اجراییه مرکزی در ژانویه ۱۹۳۶، کمیسر ملی دارائی شکایت داشت که کمیته های اجراییه محلی اجازه می دهند پول دولت به صورت کاملاً اختیاری خرج شود. سکوت کمیسر در مورد ادارات مرکزی صرفاً بدین علت بود که خود او متعلق به یکی از این دوایر است.

برآورد کردن سهمی که بوروکراسی از درآمد ملی تصاحب می کند، به هیچ وجه ممکن نیست. نه فقط به دلیل این که بوروکراسی حتی درآمد قانونی اش را هم به دقت پنهان می کند. و باز نه فقط به دلیل این که بوروکراسی با ایستادن در مرز تخلفات و اغلب با فراتر رفتن از آن مرز، بهره ی کلانی از درآمدهای پیش بینی نشده می برد. بلکه دلیل اصلی این امر عبارت است از این که کل پیش رفت در زمینه های رفاه اجتماعی، خدمات شهری، آسایش و فرهنگ و هنر، اگر نه به طور انحصاری دست کم به طور عمده، در خدمت این قشر ممتاز فوقانی است.

در رابطه با بوروکراسی به عنوان مصرف کننده، می توانیم همان نکته ای را که درباره ی بورژوازی گفته شد با جرح و تعدیل لازم تکرار کنیم. هیچ دلیل و فایده ای ندارد که در مورد حرص و آز بوروکراسی برای مواد مصرفی شخصی به اغراق به پردازیم. ولی به مجرد این که بهره جوئی تقریباً انحصاری بوروکراسی، از دست آوردهای قدیم و جدید تمدن را در نظر

بگیریم، وضع یک سره تغییر می کند. البته این نعمت ها ظاهراً در دسترس همه ی مردم، یا دست کم در دسترس جماعت شهری قرار دارد. اما در واقع این ها تنها در موارد استثنائی قابل دسترس هستند. بوروکراسی، برعکس، از این نعمت ها به عنوان مالکیت شخصی خود، در هر زمان و به هر مقدار که بخواهد، بهره مند می شود. اگر علاوه بر حقوق و کلیه ی خدمات غیرنقدی و نیز کلیه ی منابع نیمه قانونی مکمل درآمد، سهم بوروکراسی و اشرافیت شوروی را از تئاترها، استراحت گاه های قصر مانند، بیمارستان ها، آسایشگاه ها، بیلاق های تابستانی، موزه ها، باشگاه ها، مؤسسات ورزشی و غیره و غیره را هم به حساب بیاوریم، آن وقت احتمالاً می توانیم نتیجه بگیریم که ثروت مورد استفاده ۱۵ و یا فرضاً ۲۰ درصد از جمعیت، کمتر از ثروتی نیست که ۸۰ تا ۸۵ درصد بقیه مورد استفاده قرار می دهند.

"دوستان" می خواهند از ارقام ما ایراد بگیرند؟ پس بگذار آمار دقیق تری عرضه کنند. بگذار آن ها بوروکراسی را ترغیت به انتشار دفتر دخل و خرج جامعه شوروی بکنند. تا آن وقت، ما بر عقیده ی خود پا برجا خواهیم ماند. شکی نیست که توزیع نعمت های زمینی در اتحاد شوروی به مراتب از روسیه ی تزاری و حتی از دموکراتیک ترین کشورهای سرمایه داری غرب، دموکراتیک تر است. اما هنوز با سوسیالیزم وجه اشتراک ناچیزی دارد.

مترجم: حسن صبا و مجید نامور

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، مرداد ۱۳۵۹

بازنویس: داریوش آزادی

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳